



کتابخانه
موسسه
ایرانی
۱۵۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب	ضمیمه
مؤلف	
مترجم	
شماره قفسه	۱۵۲۴۲
شماره ثبت کتاب	۹۰۷۶۲



مهر ثبتی

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب خط

مؤلف

مترجم

شماره قفسه

۱۵۲۴۱



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۹۰۷۶۲

۱۳۴۸
موزه ملی ایران

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲

على تبيينه من قديم به وانتم جميعا علمه رجل واحد ومن واحد على ان اجنبهم الى
 ان يصير الى فاني احب ان يسمع في موديقه اياي فوالى ان يعود وتزب على ان المدة في
 وتزل في من الخاض فانه موديك في اني حركت رجلي عند ايها الماعز على من الغنم وان
 شرف على امره وتدرى كما يكون في عناق وصيانة وليلا يخطى بها فيكون كما في رجل
 عنهار رجل على انها حريم الجبل الحيد واو ما شمع فاضل كرم بعض للشرا الا ان المراه محب
 الى من يصفونها وضبطها لان في طبعها شوق الحجاج وهذه الشهوة ان لم يجمع في كل وقت
 ازواج مثل الشجر الى عند غدا ان لم يظف وتنتي واما اري ان الصدوق المخطى
 المراه واشد استقصاء عليها من اياها لان الصدوق لم يزد من حسن الطن المراه مثل الذي
 عند اياها من حسن الطن تبا حسن الطن يمنع من التوبة

رسالة لفرط الى فيلوس صديقه من اهل اندرياذ في حال روياء لما اخذت
 رايث روياء في وقت العجالة لم يصح شي كثر عليه من ربي اني رايث اسقليوس بالترتيب وكما
 ولطيف الى اب اندرياذ الا اني لم اراه كما كان من عادتي ان اراه عليه واره صورته لكي ارايه بالبر
 والهد وبقية تبيت بالمل مع رب وسماء اسعاه وصورته من رعا وبقية قوم يكون الى اني ملو
 اويو وبعد ذلك اعطاني بده فاضدتها بالبر ووضعت اليه في ان يكون معي عند معاينتي لا غير
 والتفت ورايت امره حشا طويلا بيته غايه اليها وكان اياها فيها استداره عنها برضاها
 كما في مع الكواكب فبعضت على يدي ففصلت لس تشدد وحدتي الى المدة وهي تني فرنا الى
 انظمت وعالتي في عدا احبك اذا صرت الى دغواطس فقلت لها اسالك ما فاضله اني في
 من انت فقلت اما الحق فلما مضت ترايت لي ام له اني لبيت
 وهي سمع لي اليها ويا دني يا سمي فقلت من انت صا
 فلما استعطف اقبلت اكل في الرويا وما ولها وصح لي
 الذي كرتن لاجتعة له لاني اصدق المسامات اذ كانت حاوطة للبر والطب مسك
 لوج للذي ايا الصائتين واحد وهو اقول الذي هو اب لما قدم لانه سعدم فيه بالامر حيا
 والخاصة وسدر بالآمنة

رسالة لفرط الى داما غاطيس بعد ان طيس
 من قراط الى داما غاطيس السكم والعافية الذي ظنناه وحدثناه من حال دغواطيس وال الذي
 ذكر من دغاطيس حال كان صحيا وصلب اليها الصديق السقيمة الى الغدتها وكانت حيرة
 تركتها الى اندرياذ وفضلت اليها في ذلك اليوم ووجدت جمع اهلها على اوارها مشطرا الى



[illegible]

قال براط معي ان يكون التعلم في نفسه وراوي طبع جيد احديث النبي محمد العامة منسابة
جيد العلم حسن الحديث صحيح الراي عند المشورة عفيفا شجاعا عزمك للفضة كالنفس عند
ولا يكون بارك الله في الغاية ولا يكون بليدا او سعي ان يكون ركا البليل شعفا عليه حافظا
لان كثر امر الرضي لا يوفقوا على ارضهم ان يكون ان تفعل عليها غيرهم وينبغي ان يكون مجلدا
لان توام من غير محسن والسماب الوستواس السوداوي تعالوناه ذلك ونسعى ان ان يحكمهم عليه
وعلم انه ليس منهم والسب فيه المرض الخارج عن الطبيعة ونسعى ان يكون خلق راسه معتدلا
اخلفه ولا يبدعه كالحكيم ولا يتقضى نقص اظافير يديه ولا يتركها يعلو على اطراف اصابعه ونسعى
ان يكون تينا به مرضا نتيجه لينة ولا يكون في مشية مستعجلا لان ذلك دليل على العسر
ولا يمشي طيبا لانه لعل على قنور النعش واذا دعي الى المرض فيلقعه قريبا وتجتر منه حاكم
وما في الابلق والاضطراب فان هذا الشكل الرضي والرتب افضل من غيره

سیدنا
جبرائیل
علیه السلام
چهارم
نصفین
این زمانه
قدر و مرتبه

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

لوگرا احمد
بن محمد

[illegible]

13

[illegible]

صفیاء و انواران نامہ کہ فی الحقیقت یہ ہوتی ہو گشتی نامہ چھ ماہ سال ۵

[illegible][illegible]

سالمات مدد علی بن محمد و جمال و شمس

[illegible]

فوائد عددان چهارم

[illegible]

[illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

که در میان او
و در میان او
که در میان او
که در میان او

من كل موضع لها يد أو فم خذ ما كان معك من
 الحطب المسكو وكلوا ثم افرغوا منه شاة من
 من خمسة ثوب الخبز كماله وادعوا بالخبز
 الحطب المسكو وكلوا ثم افرغوا منه شاة من
 من كل موضع لها يد أو فم خذ ما كان معك من

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible]

في الفقه

[illegible][illegible]

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible]

178 30. 12. 1991

[illegible]

في الفلاحه

[illegible]

قوله في قوله تعالى

[illegible][illegible]

Dr. H. H. H. H. H.

زرافه در لاجورد است سر او در نرگس است و شاخ او چون
سایه کار و بر سر او در نرگس است و الاطراف او چون طوق و
در سر او در نرگس است و در سر او در نرگس است و در سر او
چون کوزه از صیغ با ناله می شود بر جان او زنده شود و
نصفی از سرش بر صیغ دو و در صیغ شادان او در صیغ او سر
بود و با ناله و خوشی می خورد زرافه حاصل است ۵
کس حیات الحاره

نقشه ه سوس روی یک خط سراسر که در بالای آن
این چهار نکته و در آن یک خانه در وسطی که یک خط
چون است اگر از هر دو اند و از هر دو هم نمی دانسته باشی
و در آن یک خط که یک نام دارد که آن را می بیند و در
کامال خود و در هر یک از آن که می بیند و در آن
چهارتا هم نیست ۵ در هر یک

[illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible]

از حق در دست و اگر احسان و منعم تازه بود و حق و انصاف
 با حق و صدق و وفای بود و اگر حق و انصاف بود و حق و انصاف
 از حق در دست و اگر احسان و منعم تازه بود و حق و انصاف
 با حق و صدق و وفای بود و اگر حق و انصاف بود و حق و انصاف

[illegible]

حکیم جیامی نے
 ہرگز عقل و دل ملکات
 کیلئے دماغ و غرض ضائع نہ کیا
 و طلب رضا کی گمان کر نہ
 ایا حق تعالیٰ کو نہ دیکھا و نہ

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the manuscript's content, possibly a list or a detailed description of the items mentioned in the preceding text.

الحمد لله الذي جعل في الدنيا
كل شيء رزقا لمن يشاء

[illegible]

منه من الم زعمان من ممان حار و نرگس و در محله و سکن است

الماء كسوفه ودر وقت انما بابت سه کوسه که از او در گذرد و در هر کوسه یک ربع است و این سه ربع را

[illegible]

W. 1000

[illegible]

[illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

في بعض المسائل المحذرة من التواضع

[illegible][illegible][illegible]

Handwritten signature: *John W. ...*

[illegible][illegible]

5
الحمد لله

1

[illegible]

3-11-11

عمره ٢٩ سنة

[illegible][illegible]

p10v.2

[illegible]

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the manuscript's content.

[illegible]

ما هو في هذا الكتاب من فوائد كثيرة لا يمكن حصرها
فإنه قد تضمن ما يحتاج إليه كل طالب علم
من العلوم الشرعية والسياسة والفقهية
والأدبية وغيرها مما لا يحصى

[illegible]

عبدالله دارقطنی بر سر احوال

[illegible]

وہیکل المونتر حی ثمری کلان فی الصرا صہ کنوز

[Faint handwritten notes in Arabic script, likely bleed-through from the reverse side.]

...

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

در مقامت و بجزای

سبکی داده جان را بر روز
 بود آتش آسمان قدر
 دال افشان تا نوک شسته
 خراسان بوی ابرو شافت
 بر آتش مستعار کوی منزل
 خورشانی که باشد خسته در دل
 نهد بر حاکم علم دامی دارد
 از ایگاه عاشق می خرد
 نبوی افتاده در جوش خاشاک
 چرخش از سر به کار آید
 در آن سودا سوداستان
 نه که است سودا جان
 در کین از کین خفته
 قو که است در غمت عشق را مال
 بوی دل از کین دار درون عشق
 ازین سودا شده عاشق زار
 از آن سودا زنی باضم چرخش
 نه زلفش را کین خفته در ج

صفت
 جیاجون باغ را پندارم تو کرد
 دل ببل بر روی گل کو کرد
 یاریدن در آگاه او در بار
 چشم عاشقان از چشمش بار
 نهادند اهل دل در جان گدازد
 ز سر نو شده هوای عشق باری
 پیشکش است سسل از آواز
 بنفشه و سه زربانجی شاد
 را دگر سر و گل از زانو کن
 گویان در آرا کرد بهوش
 دل شاد عارضای دیش مود
 که قدر سوختن چشمش مانده
 خیال غمزه خود خوار در دل
 کلش در پیش چشم و خا در دل
 شده از طبعش سسل کشش
 گشتی در دیش از لاله کشش
 باین زلف عجب مفر
 سسل کشش که سبای جان
 بگویند باد آن جهان باز
 که آتش خود سوختن جان
 دلم را خود در آتش سبای
 تو دیگر دیشم از گل جان
 کسی مونس ندانم تو خجالت
 نه تنه عاشق بازم با محالست
 دلم را در دل همست در عشق
 کرد پروان دود دل در عشق

تفویض فی سببها لشد علیها ویر علی. طوطی در کفر در ۱۸. طوطی در سببها و سببها

حال و صفت باران دلجویی شست داشت باید ارمی می
 که گردون کریم چشم اندر ایای دوم دم دید تهنه سگای
 یکا دو عجب با هم کرد روی که هر یک را قرآن نیکو می
 چه غنی تر شد دل یکی نه که هر جای رنگی که کاخ
 سیر نشسته شود حد در فراخ دل در نشسته ای اندام
 نماند که دوران دعا باز بر او نمود و در نیم باز
 جدایی که حد آید جان کدایتی بود دشوار تر در عشق بازی
 زنی یافت هر دو استنم خون کدم در خشک کسبم
 مرا که نه خون کجاست با خون جوار اندم که چون بخون
 مای نوش دادی دل من ز تو صد نغمی غم حاصل می
 ری شمای مجلی کوه درش زوای با هزار انزوده درش
 خیالت نقش بند کشته استاد گرفته پیشتر شود و فریاد
 که شست زنجی دل برادر کی در حال نیکم کاردار
 که چش خنق با منم زد که هم تصور و هم سکوندار
 که آید آفرام می زودی حصاره با سپهر لاکوردی
 مرا باز ندی که کم شد امید ترا خواهم بر داشت غیر صاوی
 از خوان غلامی اسامی خوش رسد که اندر انبیا در پیش
 سوار و جگر ای لاکوردی دو دفعه از خود دست بر ما
 جسد و جان مخلوقی با آن کس دل دروازه در میان
 ز دلبری که کار کشته شکل با بلند در کشت دیدم دل
 نه غمزدی که با او از اولم نه از روی که در دین با خرم
 به شست خوار است و سو میفانست خنق زین بیلو
 مانع کا ایامی کار حدایه و از آن سیر آ
 ترا شست غلامی اسامی خوش و از دست دهم شستن
 بشاید که در دست و دست در آن کس که در خورش
 نه به به از آن بار آورده که پس از تو اندام عوده
 نه در شست و در چشای بلای اسیر از خود در حال
 کار از آن شست و در حال رفتن کس که در جلد رادی

[illegible]

[illegible]

چون توان نقد جان در جانکه داشت
چراغی دیگر باید که داشت
پس اگر دل نمی محتاج نمانی
شو چون خروار است مناد
و این سخن بشد و پیر دل مناد
چکارا غوطه در خون کشید
چو در کینه سخن چون توان کرد
بر کوه تکان سر فلک روز
ازین در پیش آن شاه آفاق
راف و خوشال و لا لکن بیند
کشد ران کوه شیر طعم نور
کرازه های صن خای فوسف
سعی است که روزی برین است
کران نه سنده پیش اچار نه بر
سک نامرمانی را روان کرد
سبیل کشیدن در کیمیا نادره جان
که نوزیده شمع را کشد سبیل
کمی می کند نامرمانی کرد
چرخان تر از آتش که در آن خاک
سنگان و سبیل در خون
زلفت ارجای چون با شندوان
کران نادامد پیش باید آزار
چو جان است که گذر تیر کشد
اگر در دیده و جاست روان
چگونه تاب میل آرد در شوش
آری بر در صحنه زنی حق دید
اگر چه کند و دشمن بیغشایی
دشمنش بود و شمشیر آتش
دعای درد مندان را آزار کند
سپاس داناها می کشم ناد
نه بخت چشم سر را در نمان با
چشم دل توان دیدن جهان
که در رخ غلط در بسته شد نو
مکران چشم بسته زمانه
که درم جایست در چشم خایه
که آید آسمان ناگهی پیش
فروغ چشم ناید پیش آرنج
پایای بکل و همه در می
برین روز بر کرده می
که اینها نیاید با دشمنی
نشت می که با تو بر نمان
سپاس آموخته اندای آرد در
اگر وقت مل شد نماند و در
نزد دولت داشت برست شکران
که بود شگون و تبادلیست
چنان را که مجهول و بیغش
هم دوت بر در کرانیست
برو در نیل ماند و در انتظار
مراود دل همان میدان کجاست
عوض از دست و پا وید جلالت

چهارم دوست داشت که نه از شمشیر برآید و نه از تیغ
سپید که از لطف ارحم آید و نه از خنجر که از
بازای بی خون اردو می خورد نشاء ارحم دوستی کرد
بمان که خنجر خون دل نوازند

جالی باید چو شاد و شایم محال چون غم و غم و غم
همه در بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
لی چون شای خنجر را بلیا زنی چون بر جالی که بلیا
زده و نه دامن نه کشیده بخور بکشیده بر کشیده
سپید که از لطف ارحم آید و نه از تیغ که از لطف ارحم آید
بمان که خنجر خون دل نوازند

ناله شکوه از آزار و آزار

ناله شکوه از آزار و آزار و آزار و آزار و آزار و آزار
ناله شکوه از آزار و آزار و آزار و آزار و آزار و آزار
ناله شکوه از آزار و آزار و آزار و آزار و آزار و آزار

ناله شکوه از آزار و آزار و آزار و آزار و آزار و آزار
ناله شکوه از آزار و آزار و آزار و آزار و آزار و آزار
ناله شکوه از آزار و آزار و آزار و آزار و آزار و آزار

ناله شکوه از آزار و آزار و آزار و آزار و آزار و آزار

[illegible]

الواجب سوى ذلك هو في شكل ركعات عشرة وانتهى به من الرضخ الجسم ان كانت من الرضخ الكبار
والرذائل بعدد ونهيه سوى ان كان سحني ونهيه لانه الا انما بعد ذلك وان كان من الرضخ الكبار
ولو انك الى المصاحبة حصة طلبة والافاضة المستقلة حوت الا انك طلبة السواست
باعتبارك والارض بغيرك وان كانت باقية كما كان في الاثر ولا انك في المصاحبة والارض بغيرك
ولم تحفظ عنك وان لم تحفظ عنك فان شئت باطل الثمانيات على سبيلها وانتم لم تقيمها وانتم عنها
والاحد انك على انتم في رزق خاير كما قد عرفت في ساطع النقي والارض والارض في ساطع النقي
وهي والارض على انتم في رزق خاير كما قد عرفت في ساطع النقي والارض والارض في ساطع النقي
حيثما كان في رزق خاير كما قد عرفت في ساطع النقي والارض والارض في ساطع النقي

مستوفای امور خلافت گنجی که در شب دیواری بود که حجره حضرت علی (ع) است آن گزیده بعضی از او را نقل
شعل بر این کلمات سرشته عجب من یونس بالذکر کن و عجب من یونس بالذکر کن عجب
عجب من یونس بالذکر کن عجب من یونس بالذکر کن عجب من یونس بالذکر کن عجب من یونس بالذکر کن
و تعبها کن یونس بالذکر کن لا اله الا الله محمد رسول الله و در جانب دیگر عجب من یونس بالذکر کن
الا اله الا الله اما وادی ناسر که است حکایت انکه از سر خطی از خطه امیر و از سر خطی از سر
و الدول من خطه امیر و از سر خطی از سر خطه امیر و از سر خطی از سر خطه امیر

خون کل دواج میان مری و خضر واقع شد کلمه اله الهاس یعنی از خضر چه نمود خضر بود
 و سود که اله یا ابن عمر ان کن مناعا و لا کن ضارا و ارجع عن الحماة و لا تمس بشعر حامة
 و لا تنفخ کبر عریضه و لا تنثر طیر خطایم و انک علی خطیبتک و لا تؤمل الی الابد

[illegible]

والتاريخ المذكور في سنة ١٢٠٠

مجلسی ازین عیسی می پرسند و او در جواب می گوید
 می پرسید و من می گویم که این عیسی است
 می پرسید و این عیسی است که در این عالم است
 می پرسید و این عیسی است که در این عالم است
 می پرسید و این عیسی است که در این عالم است
 می پرسید و این عیسی است که در این عالم است

[illegible]

آدم است از وقت خلقت انکه در بهشت را و
 دایم از زمان آدم طلب انکه از کونیند آن
 بهشت برستانه بود و را حاصل انکه
 کاف مشرق در کار اربعه فصل المو
 قبل از الفصل

صفت آدم قبل محمد بود مثل راهبر و حکیم
و معرفت و نصیحت و داد و ستاد و آن که
چون سلطان و پادشاه و حساب
کنند از آن و دیگر صفت بود

کلمه که آدم
لا اله الا الله
ما غوی اوست
رب علمت
محررت آدم
شربت و در کو
و نهی است
بیت رب
نزل اکبر
ما حکم ترا
(ب) تغییرت
چندین بار باشد و بدین صورت است که در هر بار که از آن کلمه را بخوانی
چندین بار باشد و بدین صورت است که در هر بار که از آن کلمه را بخوانی

[illegible]

و در آخر دین کند گفتن آن علم شد و در آن
 سخن که در میان رب علت بنوا و علت بنی
 است العوضه از حرمه لاله اله است و علت بنی
 سوا و علت بنی فارسی است که از این
 بهر سال و در وقت آدم و نوح و ابراهیم و اسماعیل
 و ابراهیم و ادراف و نوح و ابراهیم و اسماعیل
 سال آدم و نوح و ابراهیم و اسماعیل
 و در وقت آدم و نوح و ابراهیم و اسماعیل
 و در وقت آدم و نوح و ابراهیم و اسماعیل
 و در وقت آدم و نوح و ابراهیم و اسماعیل

مريم آدام در قوت عاقل
بلاد و من عليها و وجه الارض بغير قبح

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible]

عبدالغفور
اصوح
میرزا
ملک
لرود
دور
سیار
امان
اسا
سبح
ن
کنند
تلف
خفت
و کمال
—
تعلقت
شیرین
ای سر کر
راشت
ماهر
خود و دیگر

[illegible]

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible][illegible]

The image shows the fore-edge of a very thick, antique book. The pages are numerous, tightly packed, and exhibit significant signs of age, including yellowing, browning, and some staining. The binding material, which appears to be dark leather, is visible along the edges of the pages. The text on the pages is written in a cursive script, likely Arabic or Persian, but it is mostly illegible due to the angle of the photograph and the fading of the ink over time. The overall appearance is one of great age and historical value.

A photograph of a closed, antique book. The book is oriented vertically, showing its front cover, spine, and back cover. The covers are made of a light-colored, heavily worn material, possibly leather or parchment, with visible cracks and discoloration. The spine is dark and appears to be made of a different material or is the same material that has darkened with age. The edges of the pages are visible at the top and bottom, showing a yellowish-brown color. The book is set against a dark, textured background.

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible]

مجلس دوم از آن سوره که در آن کلمات است

[illegible][illegible]

[illegible]

الرحم بس خونی خوا کردی
چو پیش ادمای سار کردی

في تضييع الوضوء
من تضييع الحرم حتى يفسد
كدامه الذبح من شفع الذكا

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]

وضم السبعة موصلا
مضمر كضم الفاء
وقد كان في الأصل
مضمر كضم الهمزة
فانضم اليها
وكانت الهمزة مفتوحة
على الواو ففتحة الواو
تكون مفتوحة على الهمزة
فانضم اليها
وكذلك كانت الهمزة مفتوحة
على الواو ففتحة الواو
تكون مفتوحة على الهمزة
فانضم اليها

نحوه من الضمير
في قوله تعالى
انا انزلناه في ليلة القدر
فانضم اليها
وكذلك كانت الهمزة مفتوحة
على الواو ففتحة الواو
تكون مفتوحة على الهمزة
فانضم اليها

[illegible]

ولى النفس حاجات وخلق فطارة سلمى بان عذبة واطياب
 فخر القدر واكل كل ما تشترى شىء رغب انسا لم تفعل
 عاصفت غماك عاصم قرا بخت نزار وانى امست لم تفعل
 عده المرام ازاد مراد صفا وروى والى امارت
 فخرى صدام الامم وكرسى همتى ودى
 ما ذاقوا اذ اقصى قبلى ما ذاقوا صلب الرماح والمضار
 انقضت خطا كبريت وان انقر بخل الكرم عالم بخير
 فاختار كسفى كشفا فاختى لاد ان اخبر وان لم اسال

لا يفرق بين الامرين والاعمال
 فانه قد فرقت بينهما في
 قوله تعالى ولا تأكلوا
 مما كرم الله لكم من
 الثمرات حلقا فاما
 قوله تعالى ولا تأكلوا
 مما كرم الله لكم من
 الثمرات حلقا فاما
 قوله تعالى ولا تأكلوا
 مما كرم الله لكم من
 الثمرات حلقا فاما

طاعت الله عز وجل
 في كل وقت
 في كل حال
 في كل مكان
 في كل حين
 في كل يوم
 في كل شهر
 في كل سنة
 في كل وقت
 في كل حال
 في كل مكان
 في كل حين
 في كل يوم
 في كل شهر
 في كل سنة

[illegible][illegible][illegible]

اذ تافكت النفس يوما شهوة
 وكان لها لتبدا في طرف
 هو المأخوذ والخطاف صديق
 وانظر قال على يده
 وحافت عليه ارض المأواه
 وانظر الى ذلك جان حراما
 انظر انه خير لام واداء
 وانظر الى من في العيش
 وانظر الى من في العيش
 وانظر الى من في العيش

[illegible][illegible]

ع

در فضیلت امام علی علیه السلام
 که در آن مجرای که امام علی علیه السلام
 از آن بر سر است از آن بر سر است

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله

2

[illegible]

2

سورة الملك يكون سادتان مؤتى سبب جوده المافيه وذو القربى حتى الغايه ٥ علم الذكاء بالحقنة
والسفن الصالحة ٥ ولا يجوز فبال الجبال ان عليه الفاء جيب الى عذرك الغاربان ما يتجسس
اذا انتموا كما في نية تفكر عن ادراكك ٥ بالشرع الموت حوالا السرك بالحكمة **تفسير** لغير العلم اعتمادا
على عند من الزاني ٥ ان يكون العداوة في القوا ذكول الشرة الزور ٥ موت الصالح واحد لنفسه ٥
الصالح راحة للناس ٥ لا تطلب مع العلم والمطلب يكون ٥ **اعلام** الاضطرار والادع على ادراك
فانه يخلق في اوان غير زمان ٥ الرخصة في الفاضل والعالم ٥ حرمان العلم السلي لا جاز من المفسر
والتيح انجاح انكاس الى نبي حوسه **ارسطاطاليس** يعطى الكثير من الاضطد منه وهي واجبة ٥
الاخبار يتعرفون الى الملوك ذكوا تحاسن الناس ولما شروا رستوم التهم ذكوا سارهم اداصل عدولك ذكوا
خرج من حلم اعدائك وتخلصت عدا دشكرك ٥ من الملوك لا تشد لانه ملك ٥ ذكوا الاحوال والاشكالات
الامر له ٥ الشيء لا يبين الناس للاشياء الا براهيم يظن ٥ **الجمال** صفة لا يور عليها صاحبها ٥
حسن التدين نصف المعيشة ٥ **المعروف** اما ان العصب على من توفى ملكك ٥ اذا حشرت
ملكك فانه يفسد باليسد ٥ لا تترك ما يركبه ولا يستعمله بالعلم له وان ملكك ما يصلح له فليكن له ولا تترك
عن الملوك في كثير الممالك **خالد بن الوليد** اذا ساورت العقارب صارت عذلك ٥ الذ الصالح يكون
الحسن في خلقها والطيب في خلقها **شاور بن** ما طبع الملك ودم قال الزور لودام ما وصل الملك
اجور الناس على اسد الكرم له زويه الدنيا قائمه والمعاراة **اوردان** لا تطلب الرعي حرام
عليك فادعه اياها وكن **اوردان** الحق اني على شكوك واشكوك على من يغفل عني
لا سلطان الا بالرجال ولا رجال الا بالمال ولا مال الا بالثروة ولا ثروة الا بالعلم وحسن السير ٥
سلطان عاد حرم من طوبى له ٥ اسد خنوم خيرا من ملك عثوم وملك عثوم خيرا من فنه تدم ٥
شر السلاطين من خافه المهي ولعنه عليه المهي ٥ الملك يمتحى مع الكس ولا يستمع العلم ٥ لا تتركوا
الوجه الدنيا ما لا يفتي على احد ولا تتركوا ان الاجر لا يلا الهياه **الحظاظ** الف
من العبيد احد عاتق من ارتفع احد السبل **شاور بن** ان من الكلام ما هو ابر من
العبث وشه ما هو ارفع من الربيع **جبل** يكون نظير جبل القول **اوردان** الاحقاد
محمدة حيث كانت واشد محامدة في قلوب الملوك **اوردان** ثلث الامان لها الحى والدار والمكان ٥
اعمال الملوك من بصر القوبة ٥ طالع العصب ومحل كافا ما المحسن عند العدة والاسكان ٥
اليد النابتة تتأخر الى الشرب اغلب العارجه تتأخر الى المني **اوردان** حفظ الناس من الظلمة **اوردان**
ان ما تصدقوا الخوا بالبر فيما يسي تصدعها **اوردان** رخصا في الفجر حلاله ما يجد ٥
كثير الخطب يكونه قبل الناز ٥ مثل الملك الذي يفر زانه اموال رعيته مثل من يطعم حتى يئنه ما يطلع
من ساس بيانه ٥ يوم الرى اللوم ٥ يوم الغنى للصيد ويوم الفقر للشرب ويوم الشمس للوعاء ٥ ان اساء
السبل اذا ادبوا بها احوالى المودر فاذا ماوها امكنوا ذكوا ذليل الامراء ٥ لا يستغنى عن الملوك
من الورى ولا تغفل الكس عن الرزق ولا اترك الخول عن السوط ولا اترك الدلف عن الفصل ٥
اطيع من تركك يطعم من تركك ٥ ملك لا يملكه من يملكه كسل وعداوة الشبه باسجد وموضع تبارك
سرم ٥ الهربى في وقت طافى ٥ لا توسع على جندك فمستغنى عنك ولا تصنع عليهم فمستغنى
اعظم عطا تصددا واستغنى منها حلا **اوردان** الفضا غالب والاحل طالع القودر **اوردان**
احاطت الاشبع فانيه الجاه ٥ يا ايت الاشكال عن ضمير اخوى واسال الله

[Faint handwritten notes in Arabic script]

تمام كلامكم و كما يكون يكون عليكم . اذن و ان لا يرحم ولا يؤمن ثم من حواله من الامان
 انقروا الى من يحكم ولا تقروا الى من يتحكم . السعيد من غطى فيه والشي من شتى من امنه . سعيها
 على قضاء الحوائج بالكلية . ثلث من كان عليه النفي والمكر والكره . من كتم سر من كتم السر
 في دمه . من كتم سر من كتم السر . من كتم سر من كتم السر . من كتم سر من كتم السر .
 انتوا عن فضيحة تلوكم فانهم نظرون لكم على مثل نظرون لهم . استعبدوا باه من امر العسا
 وكونوا من ضارهم على حدة . يجب على الولي ان يضيف الى عمله الاحسان قال الله تعالى ان الله ياتى بالعدل
 والاحسان . فكيف من الحاسد ان يفتخر بوقت سرورك . ان السكوت امر ابلغ من الجواب .
 وحقوا آلاكم الى محبة تلوكم . الميضي في السيف قطع نخرة الناس في ذلك الزمان .
 الملك من قلبه . وتمر بانه حوله . وفي من حوله . الكلام كالدواء ان اقله منه نفع
 وان اكثره منه قتل . من كتم سر من كتم السر . لا يجمع بين في غيبي والجلال في شرب .
 الفخ جلد الله الاكل ينزل به كل جبار عند منكم . العفو عن المجرم لا يرضى . صفق
 احسن من جوده لان صفقه يعجزون . كات السطان الصفه خاصه . العقل
 الاول ان اقبله قبل وان اردت ان تراه . محبت عن شري العبد ماله ولا شري الحرف ماله .
 ما اخرج العزل والهارم على منك . لا بد لها في حكم الطول الموطاة الطول . الفيل في
 في العز ولا اريد حلقته ولا الفاضل لا يجمع ولا الفاضل . والهم الحزم من الفيل الحزم .
 اذا انقضت العدة ولا يسع العدة . اذا جاء القضاء ضايق القضاء . ايام والسائق ما يطلب
 على الكذب مشويه . ويحوي طيسه في ادنى زلة . الضاع حزين . وكل من توكل الربى نفسه
 في السعيه اومر من . الموك من كل شي المالك فضال القدر في الملك واضاء السوي والعرض
 للحزم . ان امراء الرسل نزل الشرف من الحسد منه ما يحتمل ويكرم . منه ما يخفى ومنه . الخوف اربع
 اعارة وجاهه وزناعه وصناعه من لم يكن من اهلها كان وبال على الناس . المذموم ولا الزام
 بين الموك من اجد . في اسالك طولا في عكس قصر . واخاف من جانب اخر على اسوك .
 النظر بالظرب صطاد . والدمع بالدمع يكسب . والرجال بالرجال يسمال . ان الحزم للموك يسوا
 الاسوف بالادوك لما بالمشاهدة والممارسة . الدنيا كصوره . صفقه ادا طوى فضاها في الفرض
 المرافقه اعداها . شر بالالعمل كادث او وارث . السر والمرض واخرت لما اشيا
 مشاهير الناس منته الاذى والمرض فوق الخسد واخرت بيت الدنيا . الصاحب من السكون
 كالحزم من الموت . ما كل من تعلم . وصحكي من تعلم . مثل اموال الموك كاشهار الدنيا التي ترى اليك
 غرامه ما بها ولا يرون احد الاكوار الصغار منها . من طلب على امثال او ربه اسد ولا يحق . عند
 تقبل الاحوال تعرف حمار الرمال . من سعاد المراء ان يقول عزم وري في غره بالمرم .
 ثمن الضرب شرف تحت ظلال السوف . الحواتم اربعة بؤت للقمه وربع للقال وعشق
 للسنه وربع للجز . العيش ثلثه سعة الموك وكثر الخدم ومولعه اهل . اذا جاء
 لبل العيون يحرم حول اليس . اهم سرابط السياسة العول .

کتابخانه عمومی

تو در نفس و زشتی نیست پیش اهل دل این سخن و دلیست ناله من خفته شکست ز چرخ نام زلالی گشت
پیش ازین اهلان خوشتر کسی نه صاف بسیار بودی او گشته بفرود من بودی ازاده از احوال بسیار
حکایت اصرار و دفع و زنده به از این شیخ سجیده مستر بر کارم اخلاق مشهور در کاغذ افانق
طریقت افشان بود و حق حبیب گلستان علیه صوفیه همه را دل زلفت عالم از افانق بر اوطاع علیا
و بران کفر نه مانده جوئی حق و دستانه مانده کیست و گوئی کی منور که نه اندر زلف هزار
کند حق شود از این غیر راحت خلد از این سحر حجت او حسن و طبع و کلام همه آفاق را خلیس و غم
از خود گوئی و جانهای میوه و گل کار صفا ناکجا بود که برادر کسی که جمع از این بود و هر
که در تیر عشق از اسباب از نواب و کبار و حکماء و اولاد افکند و نوبت را از خود و حق
کامی چند زهر و بار کند با هم چند و کار از این نواز خلد از این نواز که از خود نواز افکند
بسی که از این کرده است شلیش بر خفا و برود شلیش بر خفا و برود شلیش بر خفا و برود
با جان خیم خانه بس میوه ای از این نواز که در شهادت می گشت خرافی در هم نهاده و نهاده
که وقت با بر خفا نشسته طبل می نواز گفت کسی بی گشته با جان و جان و جان
که بخت بر این طریقی طایفه بساط عشق زنده که بر خفا و برود زانی از این نواز که در خفا
و در دین او اسباب حیدر از غایت اهل نواز شده و در دین او اسباب حیدر از غایت اهل نواز شده
تقصیر و ماه به فرد و فراق روز نشسته عیالان وقت گشته زنده که در خفا و برود زانی از این نواز که در خفا
با هم خفا و خفا و خفا خوشتر که از این نواز شده و در دین او اسباب حیدر از غایت اهل نواز شده
حکایت عشق و دین که در دین او اسباب حیدر از غایت اهل نواز شده و در دین او اسباب حیدر از غایت اهل نواز شده
بیکه استغفار و کمال و دین او اسباب حیدر از غایت اهل نواز شده و در دین او اسباب حیدر از غایت اهل نواز شده
بلکه حکایت عشق و دین که در دین او اسباب حیدر از غایت اهل نواز شده و در دین او اسباب حیدر از غایت اهل نواز شده
بهر این بود که در دین او اسباب حیدر از غایت اهل نواز شده و در دین او اسباب حیدر از غایت اهل نواز شده

[illegible]

[illegible]

زان چو که گفتند خفته بود زیندگان ششم
 جافه آورد بیکر کاظم داشت محمد زان
 هوش از آن گنج روزی عقل شکستند
 نقابهای خنده بین رفت بران سحر
 هوش و بیدار شد به برکت برکت
 حاکم خدایه دم بردن حویلی بلامه
 کرکند خدایه بر آرد شیخ سار
 شیخ در جوار شکستید کار خود را
 ساخت زینهار شکستید روزی
 کران طین اسرار خسته صدق طین
 بعضی گفتند که در کماله کمالی
 این خدای از آردی میگفتند که
 شیخ و صوفی شکستید شکستید
 آن مردمان را شکستید شکستید
 تقدیر هم شکستید که آنرا شکستید
 کلامی را شکستید که شکستید
 شکستید شکستید شکستید

[The manuscript page contains dense handwritten Persian text in Nasta'liq script. The text is arranged in several columns, with some lines written diagonally or horizontally across the top. The ink is dark, and the paper shows signs of age and wear.]

تونس ١٨٤٤م. الكاتب جبرئيل المازندراني. في ذكر قصص وادوار
في البحر المتوسط من قبل جبرئيل المازندراني

باليه يسهل الحركات

و اما در این کتاب که در این کتاب

7

21

[illegible]

مجلس در روز دوشنبه بیستم ماه ذی القعدة الحرام سنه ۱۲۸۵ هجری قمری
مجلس در روز دوشنبه بیستم ماه ذی القعدة الحرام سنه ۱۲۸۵ هجری قمری

[illegible]

و از اینست شکست ۵
تا می راکست یک تنهای هر داری کشت اناجی
از اینست اناجی قوت کست و از اینست
ان اناجیه صلیت یعنی حوام که نامی راکبه
قوان حوام و حوان حوام که او را راکوم غار کرا لیم ۵
نور عالمی جمع شسته بودند و حوامی که در عالم
بود و خاموش بود کست حوامی که نامی کست اناجی
حوامی که نامی کست حوامی که نامی کست حوام
و خط جمع اناجی حوام و خط جمع اناجی حوام

[illegible]

U
EAT-HW

